

## تبیین رفتار مبتنی بر اختیار

دکتر علی نقی امیری \*

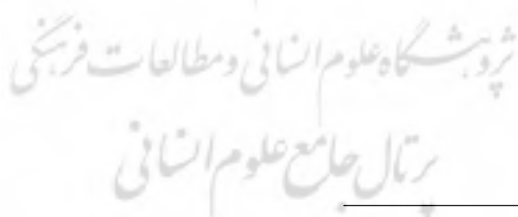
استادیار گروه مدیریت پردیس قم، دانشگاه تهران  
(تاریخ دریافت: ۸۵/۹/۱۲، تاریخ تصویب: ۸۵/۱۲/۱)

### چکیده

از آنجا که در هر سازمان لازمه تحقق اهداف سازمانی، هماهنگی رفتار افراد نسبت به هم در مسیری خاص است، از جمله ضروریات مطرح در توانایی مدیریت و مهارت‌های او جهت توفیق در این وظیفه، شناخت و احاطه بر قوانین حاکم بر رفتار افراد می‌باشد؛ در غیر این صورت هماهنگی، کنترل و هدایت رفتار امری محال خواهد بود. در این مقاله، تلاش بر آن است که ضمن بررسی نگرش‌های مختلف نسبت به تحلیل رفتار سازمانی، مانند نگرش‌های مبتنی بر عوامل درونی، نگرش‌های مبتنی بر عوامل بیرونی، عوامل مبتنی بر نسبت درون و بیرون و تحلیل رفتار مبتنی بر اختیار؛ مدل تحلیل رفتار انسان بر اساس نظام فکری اسلامی تبیین گردد. در این مدل، مبانی نظام ادراکی و نظام رفتاری انسان نقش اختیار در رفتار و مبانی آن مورد بحث واقع شده است.

### واژگان کلیدی:

رفتار، عوامل درونی و بیرونی، علت، اختیار، نظام رفتاری



## مقدمه

از آنجا که در یک سازمان، لازمه تحقق هدف، «هماهنگی رفتار افراد نسبت به هم» در مسیری خاص است، از جمله ضروریات مطرح در توانایی مدیریت و مهارت‌های او جهت توفیق در این وظیفه، شناخت و احاطه به قوانین حاکم بر رفتار افراد می‌باشد، چه این که در غیر این صورت، هماهنگی، کنترل و هدایت رفتار امری محال خواهد بود.

مدیریت مانند هر علم اجتماعی دیگر بر شناخت از انسان یا انسان شناسی استوار است؛ زیرا اجتماع حاصل افراد و تجمع آن‌هاست و وظیفه اصلی مدیر، هدایت رفتار انسان‌هاست. به عبارت دیگر، هر سازمان با واسطه‌یابی واسطه به فرد و انسان بازگشت می‌کند و در نتیجه شناسایی فرد و یا نوع نگرش به انسان، برای علوم اجتماعی و از جمله مدیریت حکم مقدمه یا نقطه شروع را دارد که بدون آن، تنظیمات سازمانی و یا مدیریتی موفقی داشتن، ممکن نیست؛ یعنی مدیر ناچار است که بداند سروکارش با چه موجودی است و هماهنگی رفتار چه عنصری و با چه ویژگی‌هایی را برعهده دارد؛ و الا در حین عمل چه بسا با نادیده گرفتن خصلت‌ها و ویژگی‌های انسان، شیوه‌های نامناسبی به کار گرفته و به انفعال و عدم کارایی منتهی گردد.

اگر چه علم مدیریت مستقیماً به انسان شناسی نمی‌پردازد و توقع چنین امری هم نمی‌رود؛ از لحاظ منطقی و به اقتضای موضوعش ناگزیر است که با پانهادن بر اصول موضوعه‌ای خاص از «انسان‌شناسی» قدم‌های بعدی را بردارد؛ چه این که علم مدیریت، در عمل از ثمرات انسان شناسی بهره‌مند بوده، مبتنی بر تحلیلی خاص از انسان است. اتفاقاً با کمک همین نگرش به انسان و برداشتی خاص از علل و انگیزه حرکت اوست که به هدایت رفتارهای سازمانی افراد پرداخته و یا نوعی قانون و رفتار خاص به مدیر القا شده، سبکی از مدیریت را در پیش می‌گیرد.

پرداختن به همه اموری که از انسان شناسی و به عنوان اصول موضوعه در مدیریت مدخلیت دارند، از حوصله این بحث خارج است. در این جا تنها به نظریات عمده حاکم بر رفتار انسان و بویژه نقش اختیار و کیفیت تأثیر آن بر اختیار اشاره می‌شود و تلاش می‌گردد که مدلی برای تحلیل رفتار انسان مبتنی بر نظام فکری اسلام ارائه شود.

## ۱. رفتار انسان و علیت

از مسائل اساسی مدیریت، بحث رفتار انسان و علت یابی آن است و تحقیقاتی گوناگون در خصوص آن صورت گرفته است؛ چراکه کار اصلی مدیر در سازمان عمدتاً در رابطه با انسان‌هاست و چنانچه بتواند علل رفتار انسان‌ها را تشخیص دهد، از یک طرف می‌تواند با ایجاد زمینه‌های مورد نظر و مطلوب خود به رفتارها جهت دهی خاص در مسیر تحقق اهداف سازمانی بدهد و از طرف دیگر با تغییر علل و یا ایجاد موانع رفتاری می‌تواند از بروز رفتارهای نامطلوب جلوگیری کند.

به رغم تلاش فراوان و صرف هزینه‌های مختلف در این رابطه و در طول سال‌ها، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که قدرت و توان تحلیل واقعی از رفتار انسان را به دست آورده است. رمز این مطلب را باید در وجود پیچیده انسان و ابعاد وجودی او، از جمله مفهوم اختیار و نقش آن در رفتار انسان جست‌وجو نمود.

همان‌گونه که مدیریت به مفهوم عام خود به جنگلی از تئوری‌ها توصیف شده است (کونتز، ۱۹۸۰ و لوتوس، ۱۹۳۷)؛ به نظر می‌رسد که رفتار انسان در سازمان هم به چنین نقطه‌ای رسیده است؛ چراکه امروزه، جنگلی از تئوری‌ها وجود دارد که همگی در صدد تبیین رفتار انسان در سازمان‌ها می‌باشد (استیرز و پورتر، ۱۹۸۳، ص ۱۵۸).

در عین حال به نظر می‌رسد که مجموعه تحقیقات صورت گرفته در زمینه تحلیل رفتار، عمدتاً مبتنی بر یک پیش فرض است و آن این‌که «رفتار انسان یک معلول می‌باشد» و علت‌های آن هم پیچیده و مرتبط با همند و علت چندگانه قاعده عمومی رفتار انسان است. به همین دلیل، جهت‌گیری تحقیقات مختلف بررسی عوامل مؤثر بر رفتار به عنوان بخشی از علت تامه رفتار بوده است.

در یک دسته‌بندی کلی، نظریات راجع به تحلیل رفتار انسان را می‌توان در دو دسته کلی ارائه نمود:

- الف) نظریات مبتنی بر علیت؛ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ب) نظریات مبتنی بر اختیار.  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۲. نظریات مبتنی بر علیت

### ۲/۱. نظریات مبتنی بر عوامل درونی

دسته ای از نظریات، رفتار انسان را تابعی از خود فرد و عوامل درونی او، اعم از امور فکری یا روانی می‌دانند. بر اساس این نظریات، رفتار هرکس تابع شخص او و ساختارهای درونی و روحی او، مثل انگیزش<sup>۱</sup>، ادراک<sup>۲</sup>، نگرش‌ها<sup>۳</sup>، انتظارات<sup>۴</sup> و ویژگی‌های شخصیتی<sup>۵</sup> اوست. اکثر تئوری‌های انگیزشی<sup>۶</sup>، مثل تئوری انگیزشی (مزلو، ۱۹۵۴؛ روم، ۱۹۶۴؛ آدامز، ۱۹۶۵ و لاک، ۱۹۶۸) در این دسته‌بندی قرار دارند.

حالت کلی این نظریات در قالب تابع  $B=f(P)^Y$  قابل طرح بوده و نمادی است برای بیان این مفهوم که «رفتار تابعی از فرد است».

مفهوم فوق به صورت‌های گوناگون و از سوی اندیشمندان مختلف ارائه گردیده است: گاهی تکیه بر شعور، احساس تخیل، عواطف و تفکر افراد به عنوان عوامل درونی است که این امور منشأ اساسی رفتار آدمی تلقی می‌شوند. گاه به جای تکیه بر شعور یا وجدان، همه مطالعات در خصوص سلسله اعصاب شکل می‌گیرند و آن‌ها به عنوان زیربنای رفتار معرفی می‌گردند. زمانی بر توارث تکیه می‌شود و هرکس بر حسب آنچه توارث به او داده، ارباب مقدرات خویش و فرمانده روان خود تلقی می‌گردد. گاهی هم طبیعت انسان را به وجود غریزه برگردانده، محرک اصلی رفتار آدمی را نوعی آمادگی فطری می‌دانند و معتقدند که این نیرو، ارگانیزم را به ادراک یا توجه به شیء معینی سوق می‌دهد. بدین ترتیب که در انسان غرایز مهمی وجود دارند که هریک از آن‌ها با هیجان خاصی توأم است. این غرایز و هیجان‌های همراه آن‌ها، پایه و مایه رفتارهای آدمی و از جمله رفتارهای سازمانی و اجتماعی او می‌باشد. انگیزه حرکت انسان چیزی نیست جز «نیازهای درونی». بنابراین، اگر انسان به دنبال مطلوب خاصی است، نیازهای

1. Motivation
2. Perception
3. Attitudes
4. Expectancies
5. Personality Characteristics
6. Motivational Theories
7. Behavior = Function of the person

گوناگون او، مثل «نیاز به پیروزی»، «نیاز به مهربانگیزی»، «پسند دیگری واقع شدن» و «جلب محبت کردن»، «خود مختاری»، «نیاز به جبران شکست»، «نیاز به حفظ آبرو و حیثیت»، (سیاسی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۱)، «نیاز به دور اندیشی»، «نیاز به ناتوان نوازی» و «نیاز به درک حقایق»، او را به حرکتی متناسب وامی دارد (جلالی، ۱۳۶۱، ص ۵۸). در این میان گاه یکی از غرایز انسان زیر ذره بین بزرگ قرار می‌گیرد و بر همان اساس به تحلیل رفتار انسان پرداخته می‌شود؛ مثلاً «غریزه لذت طلبی» به عنوان عاملی معرفی می‌گردد که زیربنای همه حرکات انسانی را تشکیل می‌دهد (کوکلان، ۱۳۶۳، ص ۴۹).

نظرات فوق که در ارتباط با کیفیت تعیین رفتار آدمی و علت آن در روان شناسی مطرح است؛ اگر چه در چهره‌ها و قالب‌های گوناگون ارائه می‌گردند، در یک مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که همه آن‌ها در نهایت یک وجه مشترک دارند و آن هم این است که تعیین رفتار انسان به عوامل درونی و ذاتی او برمی‌گردد و این چیزی جز تبلور اصالت شیء در قالب دیگر نیست (فرهنگستان علوم اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۷۱۷-۷۰۹).

## ۲/۲. نظرات مبتنی بر عوامل بیرونی

بر اساس دسته‌ای دیگر از نظریات، رفتار انسان تابعی از عوامل بیرونی و محیطی است که فرد در آن قرار دارد. به عنوان مثال، بر اساس نظر اسکینر در نظریه «شرطی شدن فعال» (اسکینر، ۱۹۵۳)، محیط در تثبیت و یا تغییر رفتار فرد نقش بسزایی دارد. همین‌طور «نگرش یادگیری عملی» (نورد، ۱۹۶۹)، «نگرش یادگیری عمومی» (لوتنز و اوترمن، ۱۹۷۳) راجع به رفتار سازمانی، اصلاح رفتار سازمانی<sup>۴</sup> (لوتنز و کریتنر، ۱۹۷۵) و «مدیریت رفتاری» (میلر، ۱۹۸۷) در این دسته بندی قرار دارند.

حالت کلی این نظریات در قالب تابع کلی<sup>۱</sup>  $B = f(E)$  قابل طرح است و نمادی است برای بیان این مفهوم که «رفتار تابعی از محیط است» (داویز و لوتنز، ۱۹۸۰، ص ۱۵۹).

1. Operant Conditioning
2. Operant Learning Approach
3. General Learning Approach
4. Organization Behavior Modification
5. Behavioral Management
6. Behavior = The Function of Environment

بر اساس این گونه نظریات، بحث از احساس، ادراک، عواطف، وجدان، شعور باطنی، غرایز و نیازها برای تحلیل رفتار، امری است عبث؛ چراکه توجه به اعمال درونی و عدم ملاحظه محیط در حقیقت یک جزء نگری بیش نیست و حال آنکه رفتار را باید در امور عینی و قابل مشاهده جست و جو کرد. این درست است که عوامل درونی بظاهر باعث رفتار خاصی هستند، خود آن‌ها هم به عنوان یک امر، علت دارند و چیزی نیستند جز انعکاس محیط و شرایطی که آن‌ها را احاطه کرده است؛ یعنی آنچه «اصل» است، «اثرات محیط» می‌باشد و رفتار و اعمال، سازگار با آن و انعکاس همان آثار توسط اعضا و جوارح است. بنابراین، با ایجاد شرایط خاص می‌توان رفتار معینی را در افراد پیش بینی نمود. رمز و اساس این مطلب هم در این است که عادت یا تمرین و تکرار عمل معینی در مقابل محرک خاصی باعث به وجود آمدن رابطه اتوماتیک میان آن محرک و عمل می‌شود و در این مسیر، روابط عصبی، ایجاد ارتباط بین محرک و عکس العمل را موجب می‌گردد.

به این ترتیب، رفتار انسان همیشه دارای علت و موجهی است و این علت عبارت است از: آثاری که از محیط بر وی وارد می‌شود. محیط و دنیای خارج منشأ کلیه آثاری است که از طریق حواس به انسان وارد می‌شود و بتبع آن عکس العمل و کیفیت خاصی از رفتار را موجب می‌شود. بر این اساس، سلوک انسان و اعمال مختلف او کلاً ناشی از محیط است و طبعاً عوامل درونی و داخلی و موروثی در آن نقشی ندارند (دفتر همکاری حوزه دانشگاه، ۱۳۶۲، ص ۲۸۳).

### ۲/۳. نظرات مبتنی بر فرد و محیط

بر اساس دسته‌ای دیگر از نظریات، رفتار هرکس تابعی از فرد، عوامل و ساختارهای داخلی<sup>۱</sup> از یک سو و محیط، عوامل و اقتضائات خارجی<sup>۲</sup> از سوی دیگر است. تعریف سنتی از رفتار سازمانی، یعنی مطالعه رفتار فرد در سازمان بر مبنای چنین نگرشی صورت گرفته است. بسیاری از دانشمندان بر توجه به محیط و فرد هر دو تأکید کرده اند؛ بویژه کرت لوین از اندیشمندان برجسته در این زمینه است. همین‌طور مدل معروف پورتر و لاولر (۱۹۶۸) برای متغیرهای شناختی درونی<sup>۳</sup> و متغیرهای محیطی خارجی<sup>۴</sup> تأکید دارد (داوینز و لوتنز، ۱۹۸۰، ص ۱۵۹).

1. Internal Constructs
2. External Contingencies
3. Internal Cognitive Variables
4. External Environmental Variables

حالت کلی این نظریات، در قالب تابع  $B = f(P, E)$  قابل طرح است و نمادی است برای بیان این مفهوم که «رفتار تابعی از دو عامل فرد و محیط می باشد».

نظریاتی که هر دو عامل درونی و بیرونی را مورد نظر قرار داده‌اند، معمولاً رفتار انسان را به گونه‌ای تحلیل می‌کنند که گاهی به عوامل درونی و گاهی به عوامل بیرونی بر می‌گردد، و گاهی هم هر دو عامل را مورد نظر قرار می‌دهند؛ اما در یک مسأله چندان تفاوتی با نظرات قبلی ندارند و آن این‌که رفتار به منزله یک معلول تلقی می‌گردد.

#### ۲/۴. نظریه مبتنی بر فرد، محیط و رفتار

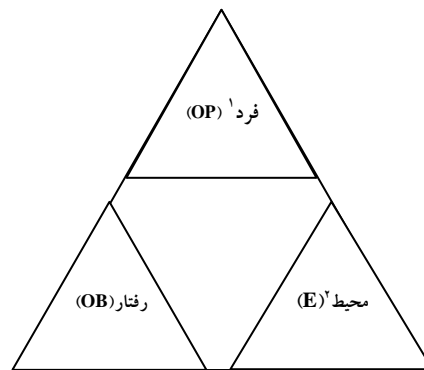
اگر چه سه تئوری قبلی، در جای خویش ضروری اند و در تحلیل رفتار، فرضیاتی راجع به ماهیت تعاملی فرد و محیط مطرح می‌سازند؛ در آن‌ها به خود «رفتار» به عنوان یک متغیر کم‌تر توجه شده است. علاوه بر این، نظریات مذکور تنها بخشی از پیچیدگی رفتار انسان را نشان می‌دهند. در حالی که برای تبیین رفتار انسان، به تئوری جامعی نیاز است که توان تلفیق ماهیت تعاملی تمامی متغیرهای رفتار سازمانی یعنی «خود رفتار»<sup>۱</sup>، محیط (بخصوص سازمان) و اجزای سازمان (و عوامل داخلی آن)<sup>۲</sup> را داشته باشد. تئوری یادگیری اجتماعی<sup>۳</sup> به منزله یک نظریه در تلاش است تا رفتار انسان را مبتنی بر متغیرهای فوق تبیین نماید.

این تئوری در صدد بیان این مطلب است که رفتار سازمانی توسط مدلی سه بعدی بیان می‌شود که در آن، «رفتار سازمانی»<sup>۴</sup> دارای ارتباطی متقابل با «فرآیندهای شناختی»<sup>۵</sup> و محیط<sup>۶</sup> می‌باشد. طرح حالت تعاملی بین فرد و محیط و خود رفتار، مبتنی بر این فرض است که افراد عمدتاً با عمل خود، شرایطی محیطی را به وجود می‌آورند که در یک ارتباط متقابل، بر رفتار آن‌ها تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، تجربیات حاصل از رفتار هم می‌تواند به طور عمده مشخص کند که یک فرد چه می‌شود و چه می‌تواند بشود.

حالت کلی این تئوری در قالب تابع  $B \leftrightarrow f(P, E)$  قابل طرح است و نمادی است برای این مفهوم که «رفتار تابعی است از خود رفتار، فرد و محیط». مدل تئوری یادگیری اجتماعی راجع به رفتار سازمانی را می‌توان به صورت زیر ترسیم نمود (باندورا، ۱۹۶۹، ۱۹۷۷):

1. The Behavior Itself
2. Organizational Participants
3. Social Learning Theory
4. Organizational Behavior
5. Cognitive Processes
6. Environment

## مدل تئوری یادگیری اجتماعی نسبت به رفتار سازمانی



اگر قبلاً روان‌شناسان رفتاری (واتسن، ۱۹۱۳ و اسکینر، ۱۹۵۳) به فرآیندهای شناختی به عنوان اموری متافیزیکی - که در مطالعات علمی رفتار نقشی ندارند - می‌نگریستند؛ امروزه نظریه پردازان رفتاری (ژاکوبز و سوسوچز، ۱۹۷۱؛ ام سی کویگا و اسچونور، ۱۹۷۳؛ میچن بایوا ۱۹۷۷ و باندورا، ۱۹۶۸، ۱۹۶۹ و ۱۹۷۷)، اهمیت شناخت‌های پنهان (مانند احساسات<sup>۳</sup>، تصورات<sup>۴</sup> و فرآیندهای سمبلیک<sup>۵</sup>) را در تنظیم یا شکل‌گیری رفتار انسان بیان کرده‌اند.

نگرش یادگیری اجتماعی به تکنیکی تحلیلی جهت تجزیه و تحلیل متغیرهای پنهان و آشکار نیاز دارد؛ لذا به جای استفاده از مدل «نتایج، رفتار، محرک» (A-B-C)<sup>۶</sup> اسکینر که در آن فرآیندهای پنهان شناخته نشده و مبتنی بر عمل است (لوتنز، ۱۹۸۰ و لوتنز و کریتنر، ۱۹۷۵) و یا مدل «پاسخ، ارگانیسم، محرک» (S-O-R)<sup>۷</sup> که مبتنی بر عوامل شناختی است، از چهارچوب اقتضایی یا مدل چهار بعدی (S-O-B-C)<sup>۸</sup> استفاده می‌کند که بر بررسی اثرات فرآیندهای پنهان بر نتایج قابل مشاهده تأکید دارد.

1. Organization Participant (Includes: Cognitive Processes)
2. Environmental (Includes: Other Organizational Participants & Variables)
3. Feeling
4. Images
5. Symbolic Processes
6. Antecedent-Behavior-Consequences
7. Stimulus- Organism-Response
8. Situation-Organism-Behavior-Consequences



### ۳. تحلیل رفتار مبتنی بر اختیار

نظریاتی که تا این جا به تحلیل رفتار انسان پرداختند، به رغم این که هر یک نسبت به دیگری کامل تر بوده است، ضمن حفظ نقاط قوت آن، نقاط ضعف آن را برطرف نموده، به متغیرها و عوامل جدیدی توجه کرده، و در نهایت دیدگاهی جامع تر را فرا روی انسان نهاده است؛ همگی در یک چیز مشترکند (و به عبارتی بر اساس یک پیش فرض و اصل موضوعه، به تحلیل نشسته‌اند) و آن وجه مشترک این است که «رفتار انسان معلول است». در چارچوب همین پارادایم است که علت‌های آن پیچیده و مرتبط بوده و علیت چندگانه، قاعده عمومی رفتار انسان تلقی شده و نظریات مختلف در همین بستر به تعلیل رفتار پرداخته‌اند.

اما نکته‌ای که در این رابطه و بخصوص بر مبنای انسان شناسی در نظام فکری اسلام باید بدان توجه داشت، این است که انسان به منزله موجودی مختار معرفی شده و باید هماهنگ با این نظام فکری توصیف گردد.

#### ۳/۱. رفتار انسان و اختیار

انسان موجودی است دو بعدی و مرکب از روح و جسم که تفسیری کامل و درست از او، بدون توجه به این دو بعد و ارتباط آن‌ها میسر نیست. در نظام فکری اسلام، برای انسان هدفی ترسیم گردیده و رشد و کمال او متناسب با آن تعریف شده است؛ اما برغم تعیین این هدف و سفارش انسان به رهپویی آن، به دلیل خصلت و ویژگی اختیار، ارزش و رشد و تحقق هدف، در نهایت به انتخاب و اختیار آگاهانه این مسیر منوط شده است؛ چه این که انسان در پیمودن این راه و یا خلاف آن، از نوعی آزادی برخوردار است و به همین دلیل است که انسان مسؤول اعمال و رفتار خویش شناخته شده و باید نسبت به آثار و پیامدهای آن‌ها جوابگو و مکلف باشد.

در مبحث اختیار و مسؤولیت در سازمان، مسؤولیت باید با اختیار یا قدرت انجام دادن کار، ارتباطی تنگاتنگ و تناسبی منطقی داشته باشد. زیربنای این امر را باید در واقعیت وجودی انسان جست‌وجو نمود و آن این است که «انسان هنگامی مکلف است که بتوان حجت را بر او تمام کرد.» در مقام تحلیل رفتار هم همین گونه است. انسان زمانی نسبت به آثار رفتار خود باید جوابگو باشد که بتوان رفتار را به خود او نسبت داد و در این نسبت دادن هم، امکان اتمام حجت و اقرار به این امر وجود داشته باشد. به عبارت دیگر: اگر رفتار انسان تماماً به صورت

علت و معلولی تحلیل گردد، دائماً جای طرح این سؤال است که امور درونی یا بیرونی انسان را وادار به انجام دادن رفتاری خاص کرده است و در این صورت آیا این امر به معنای حاکمیت جبر بر رفتار انسان نیست؟ در این حالت چگونه می‌توان او را مسئول پیامدهای رفتاری دانست که عواملی غیر از خود او در آن دخیل بودند؟

در این‌جاست که باید در این فرض که «رفتار انسان معلول است»، بیش‌تر اندیشید و حداقل به تفسیر و تعبیر آن پرداخت، به گونه‌ای که با مکلف و مسئول بودن و در نتیجه با مختار بودن انسان منافات نداشته باشد و این امر ممکن نیست مگر بر اساس تفسیری خاص و هماهنگ از علیت (یا جبر) و اختیار.

### ۳/۲. بررسی رابطه علیت و اختیار نسبت به رفتار

در همین جهت، این بحث در صدد آن است که با تفسیری خاص از مجموعه عواملی که به عنوان «عوامل مؤثر بر رفتار» ارائه شده و نیز مرتبط نمودن آن‌ها با بحث «اختیار»، ضمن طرح اختیار به عنوان علت اصلی رفتار انسان، جایگاه تحقیقات مختلف را در این رابطه در قالب یک «چهارچوب مفهومی» تبیین نماید.

بر این اساس، اگر اختیار انسان، مفهومی است در چهارچوب اصول موضوعه برخاسته از اعتقادات اسلامی که در کنار آن‌ها در ساخته شدن «نظام ادراکی» نقش دارد؛ لزوماً نمی‌تواند مفهومی ناسازگار با مفاهیم دیگری چون خلقت، تکلیف، معاد، نبوت، مسئولیت، علیت و غیره داشته باشد؛ یعنی اگر در «نظام ادراکی» امور پذیرفته شده‌ای وجود دارند، از طریق تعامل آن‌ها با مفهوم اختیار و لوازم و آثار این تعامل، براحتی می‌توان ضرورت وجود یا عدم آن را به اثبات رساند. نه تنهادر رابطه با مفاهیم که در ارتباط با جریان عمل و ضمن توجه به آثار و لوازم آن هم می‌توان نشان داد که همگی مؤید و مثبت اختیارند. مثلاً اگر انسان در مواردی از عملکرد خود پشیمان می‌شود، اگر از خوبی و بدی، حسن و قبح، ارزش و ضد ارزش، وعده و وعید، امر و نهی، تعلیم و تربیت، حق و باطل و غیره دم می‌زند، هر یک اقرار به اختیار است؛ چه این‌که هیچ‌یک از این امور خالی از اختیار قابل تحقق نیست. در عین حال، عمده‌ترین شبهه و اشکالی که در این نظام فکری مطرح می‌شود، در رابطه با «ارتباط اختیار و علیت» می‌باشد.

بر اساس محسوس بودن علیت، هر پدیده‌ای و از جمله فعل انسان یک معلول تلقی می‌شود که در صورت محقق شدن علت تامه آن، فعل محقق می‌گردد و چنانچه این علت تامه نباشد، امکان تحقق آن وجود ندارد (شریعت‌مداری، ۱۳۷۰، ص ۵۰۵). کما این‌که اگر باشد، فعل در وجود

خود تابع آن است و نه تابع اراده و اختیار و این جاست که به نظر می‌آید بین علیت و اختیار تعارضی وجود دارد که با هماهنگی مجموعه و نظام فکری اسلام سازگار نیست، مگر این که به طریقی رفع ابهام گردد.

در یک تلاش و جهت رفع ابهام و تعارض مذکور، چنین استدلال شده است که خداوند برای پیدایش هر حادثه‌ای در این عالم علل و اسباب خاصی قرار داده که تا آن علل و اسباب فراهم نباشند، وقوع آن ممکن نخواهد بود و افعال اختیاری انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ یعنی هر کاری که انسان بخواهد انجام دهد، صرف نظر از این که هزاران علت و سبب باید جمع شوند، اراده و اختیار او نیز باید جزء اخیر این حلقه‌ها قرارگیرد و گرنه صدور فعل از او غیرممکن است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۸).

اما باید توجه داشت که با وجود همه شرایط و علل، اختیار می‌تواند واقع نشود و این دال بر آن است که آن علل ناقصه عملاً نمی‌توانند به عنوان جزءهای دیگر «علت تامه» قلمداد شوند؛ زیرا بدون وجود تک تک آن‌ها امکان وقوع اختیار هست، ولی بدون وجود اختیار امکان موضوعیت هیچ کدام به عنوان علل ناقصه نیست.

بنابراین، با حفظ مفهوم استقلالی و انتزاعی «جبر و اختیار» و یا «علیت و اختیار»، جمع آن‌ها در عمل محال بوده و جز تعارض و ناهماهنگی در پی ندارد. لذا برای رفع این تعارض نه می‌توان علیت عمومی را اصل قرار داد (که در این صورت لازمه اش نفی اختیار و قانونمند کردن رفتار است) و نه می‌توان آن را نادیده گرفت (مطهری، ۱۳۶۰، ص ۱۴۲)؛ بلکه تنها راه، تصرف در مفهوم علیت و اختیار و یا جبر و اختیار و ارائه تعریفی از آن‌هاست، به گونه‌ای که از یک سو با هم و از سویی با سیر ادراکات هماهنگ گردند؛ یعنی برای مفهوم علیت در مورد انسان و غیر انسان باید تفاوت قائل شده، تا بتوان به این نتیجه رسید که انسان نه مجبور مطلق است و نه مختار مطلق، بلکه فعل او ترکیبی از این دو است. هر فعلی که از انسان تجزیه گردد، اثر هر دو بعد مذکور را می‌توان در آن ملاحظه نمود و طبیعی است که وقتی دو چیز قابلیت ترکیب عینی یافته باشند، ضرورتاً با هم هماهنگ بوده‌اند.

### ۳/۳. مفهوم اختیار

اختیار در مقام کاربرد دارای معانی مختلفی است که مهم‌ترین این کاربردها و معانی

عبارتنداز:

### الف) اختیار در برابر اضطرار

یکی از کاربردهای اختیار این است که معمولاً در برابر مفهوم ناچاری و اضطرار به کار می‌رود. بدین معنا که گاه انسان در اوضاع و احوال و شرایط یعنی خاص قرار می‌گیرد که بناچار دست به عملی می‌زند که عموماً می‌گویند از خود اختیاری نداشته و مجبور به انجام دادن این عمل خاص بوده است. فرضاً وقتی فردی برای معالجه فرزندش خانه خود را به نصف قیمت می‌فروشد در واقع مجبور به این کار شده است. در همین رابطه در قرآن مجید آمده است: «انما حرم علیکم المیتة... فمن الضطر غیر باغ ولاعاد، فلاثم علیه؛ اگرچه گوشت مرده را بر شما حرام کرده ایم، در مواقع ضرورت چنانچه به قدر رفع نیاز مصرف شود، اشکالی ندارد» (بقره، ۱۷۳).

### ب) اختیار در برابر اکراه

کاربرد دیگر اختیار، در برابر اکراه است؛ یعنی گاهی انسان با این که خود هیچ تمایلی به انجام دادن کاری ندارد و یا نسبت به کاری تنفر دارد ولی به دلیل تهدید و زور و برغم خواست خود به انجام دادن کاری واداشته می‌شود. مثلاً وقتی از کسی به زور می‌خواهند که ایمان آورد و یا بر عکس کفر ورزد، مصداقی از این کاربرد اختیار می‌باشند. قرآن مجید در این رابطه و با اشاره به مصداقی از آن می‌فرماید: «من کفر بالله بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» (نحل، ۱۰۶).

### ج) اختیار به معنای رضایت

در کاربرد دیگر، اختیار به معنای رضایت و رغبت داشتن در انجام دادن کاری می‌باشد. به عبارت دیگر، همین که ناچاری و اکراه در کار نباشد، و کار با خواست و رضایت شخص انجام گیرد، کار او اختیاری است. در این حالت چندان به سنجش و گزینش برای تحقق کار نیاز نیست، بلکه نفس میل به کار، به عنوان اختیاری بودن آن تلقی می‌شود.

### د) اختیار به معنای تصمیم

در کاربرد دیگر، اختیار به معنای تصمیم‌گیری به کار رفته است؛ یعنی هرگاه انسان در کارهای متعددی که پیش رود موارد مختلف را بررسی کند، آن‌ها را بسنجد و ارزیابی نماید و سپس یکی را برگزیده و برای انجام دادن آن تصمیم بگیرد، در این صورت کاری اختیاری کرده است.

## ۳/۴. تعریف اختیار

هیچ یک از کاربرد های اختیار را نمی توان به معنای اختیار دانست. رابطه اختیار و هریک از این کاربردها رابطه مساوی نیست، بلکه اختیار به عنوان امری شامل و حاکم بر شکل گیری هریک، قابل لحاظ می باشد. در کاری که بر اساس اضطرار یا اکراه صورت می گیرد و یا کاری که توأم با میل و رغبت است و یا حتی تصمیمی که اخذ می شود، همگی به نحوی مبتنی بر اختیارند، نه این که برابر با اختیار تلقی گردند.

بنابراین، می توان اختیار را به معنای آزادی در انجام دادن عمل و انتخاب یکی از گزینه های مختلف تعریف کرد و در مقابل آن جبر را به معنای محکوم روابط و یا اسیر قانون علیت دانست. بر این اساس، وجه مشترک همه مباحثی را که در رابطه با اختیار صورت گرفته اند، می توان بیان حدود آزادی انسان در عمل، چگونگی قلمرو آن و در نهایت میزان حاکمیت انسان بر روابط دانست که در همگی اصل اختیار امری مفروض بوده و کم تر بدان پرداخته شده است.

در این جاست که مفهوم واقعی اختیار به عنوان «امر بین الامرین»<sup>۱</sup> مشخص میگردد و این مفهوم نه به معنای جبر است و نه به معنای تفویض و نه به گونه ای است که هم جبر باشد و هم تفویض. به معنای قسمتی جبر و قسمتی تفویض هم نیست، بلکه مفهومی است ترکیبی و تقویمی (شیخ صدوق، باب ۵۹). درست همان طور که اکسیژن و هیدروژن در ترکیب خود، آب را نتیجه می دهند؛ هر فعل اختیاری انسان هم حاوی ترکیبی از اراده خدا و اراده انسان است که از طریق مجموعه ای از قوانین و در قالب قانون علیت جلوه می کند. نفی هر یک از طرفین مستلزم عدم انسجام در نظام فکری اسلام است؛ چه این که عدم ملاحظه اراده حق تعالی، عدم مدیریت مستمر خداوند را نتیجه می دهد و نادیده گرفتن اراده انسان، نافی حجیت و نسبت افعال به انسان می باشد.

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که در حقیقت مجموعه عواملی که به عنوان رفتار انسان طرح گردیده اند، در واقع عوامل گسترش یا محدود کردن جریان اختیار و اراده انسان هستند، نه علت رفتار؛ چراکه علت واقعی رفتار انسان، اختیار و اراده اوست (جعفری، ۱۳۷۰، ص ۱۹۵). اما جریان این اراده هیچگاه در خلاء واقع نمی شود و لزوماً در زمینه و شرایط خاصی صورت می گیرد و تأثیر این شرایط اعم از درونی یا بیرونی هم در کیفیت جریان اراده و اختیار دخیل بوده و بتبع

۱. لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.

آن در نحوه بروز عمل یا رفتار نقش دارد، ولی نقش تبعی، نه اصلی؛ چراکه در هر حالت، فرض این که انسان خلاف آن را اراده کند، همواره فرضی ممکن است (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۳۹ و جعفری، ۱۳۷۶، ص ۸۵).

### ۳/۵. مبانی اختیار

هرگاه انسان بخواهد عملی را از روی اختیار انجام ندهد، هر فعل اختیاری او در واقع گویای نوعی موضع گیری است و این امر مستلزم بررسی، سنجش، انتخاب و تصمیم گیری در برابر چیزی است که باید نسبت به آن اعلام موضع گردد. تحقق هریک از این مراحل، به وجود شناخت، میل و قدرت به عنوان زمینه های اصلی فعل اختیاری و یا مبانی اختیار منوط می باشد:

#### الف) شناخت

منظور از شناخت به عنوان یکی از عناصری که زمینه گزینش و اراده انسانی را فراهم می کند، آن است که این عنصر به منزله چراغی فرا راه فعالیت اختیاری قرار می گیرد. این عنصر در واقع به ارتباط اختیار و علم و آگاهی اشاره دارد و مبین آن است که هرگونه موضع گیری مستلزم شناخت و آگاهی از خوبی ها و بدی ها و آثار مختلف مربوط به موضوع می باشد؛ زیرا تنها در این صورت امکان گزینش بهترین راه فراهم گشته و عمل اختیاری کاری حکیمانه و عقل پسند خواهد بود.

#### ب) میل و گرایش

اگرچه شناخت از جمله مبانی ضروری برای فعل اختیاری است، بتنهایی نمی تواند انسان را به حرکت و تصمیم گیری برساند. شناخت فقط راه را نشان می دهد، ولی میل و گرایش، در واقع نقش انرژی و نیرو را برای فعالیت اختیاری بازی می کند و انسان را به تلاش و تکاپو و می دارد. هر کاری که انسان انجام می دهد، نمی تواند خالی از غرض و هدفی خاص باشد. همه اهداف و اغراض مستتر در افعال و رفتار انسان هم در جلب منافع و دفع ضرر ریشه دارد. بنابراین، هریک از اعمال و افعالی که از انسان سر می زند، برای جلب نفع یا کسب کمال و دفع ضرر یا دفع نقص می باشد و انگیزه محرکه او نوعی «بیم و امید» نسبت به آثار حاصل از هریک نسبت به هدف و مقصد او می باشد.

#### ج) قدرت

سومین امر که به عنوان مقوم اختیار و شکل گیری عمل اختیاری ضروری است، «قدرت»

می‌باشد که در واقع نقش ابزار و امکانات انجام دادن عمل اختیاری را بر عهده دارد. انسان باید به گونه ای باشد که بتواند در پرتوشناخت‌ها و با استفاده از میل های خود، آنچه را که در جهت کمال واقعی خود می‌داند و مقدمه دستیابی به آن تشخیص می‌دهد، تحقق بخشد و یا از کارهایی که او را از رسیدن به کمال نهایی باز می‌دارد یا دور می‌کند، اجتناب ورزد.

این قدرت دربرگیرنده قدرت شناخت، قدرت گزینش و انتخاب، قدرت تصمیم‌گیری و قدرت فیزیکی در عمل است. در بینش قرآنی، انسان در تمام این مراحل از امکانات لازم برای اعمال قدرت و اختیار خود برخوردار است.

### ۳/۶. نقش اختیار در رفتار انسان

انسان خواه نا خواه دارای نیازها و امیالی است که تعدادی را از بدو خلقت دارد و تعدادی نیز به مرور زمان در او ایجاد می‌شوند. این که انسان نیاز دارد و برای رفع نیاز های خود در تلاش و تکاپوست، امری غیر قابل انکار است؛ اما این که انسان چه نیازهایی دارد، از میان نیازهای خود، کدام را چگونه و با چه معیاری ارضا می‌کند و نیز این که رابطه نیاز با رفتار انسان چگونه است، امری نیست که در خصوص آن توافق کلی باشد، بخصوص که جواب به این سؤال با شناخت ماهیت واقعی انسان و نظام فکری که در آن به انسان پرداخته می‌شود، ارتباطی تنگاتنگ دارد.

در چهارچوب نظام فکری اسلام اگرچه نیاز های انسانی رو به رشد است، باسانی نمی‌توان آن را نامحدود یا بی‌نهایت دانست؛ چرا که رشد نیاز تابع رشد آگاهی است و آگاهی را هم تنها می‌توان رو به رشد دانست، نه نا محدود. لذا باید این طور گفت که «به نسبت رشد آگاهی، احساس نیاز، فزونی می‌یابد.» مثلاً پیش از اختراع پنکه و کولر، مردم برای فرار از گرما به سردابه‌ها پناه می‌بردند و وجود پنکه موضوعیت نداشت، ولی بعد از این که پنکه اختراع شد با آگاهی و شناخت از خصوصیات و نواقص هر کدام، نیاز به وسیله کامل‌تری را احساس کردند.

انسان به همه پدیده‌ها آگاهی و احاطه کامل ندارد و در نتیجه شناخت او از خصوصیات آن‌ها محدود است. نیازها هم نامحدود نبوده و به تبع علم، تدریجی الحصول و رو به رشدند.

بنابراین، طرح بی‌نهایت بودن نیازها و اصل قرار دادن شرایط در آگاهی و سپس آگاهی در بروز نیازها، با مفهوم و جایگاه نیاز در نظام فکری اسلام سازگار نیست و در نهایت به اسارت انسان در دست عوامل بیرونی یا درونی منجر می‌گردد و مطمئناً در چنین صورتی دیگر جایی برای اختیار و انتخاب این یا آن باقی نمی‌ماند.

با توجه به اختیار به عنوان حاکمیت بر رابطه، حرکت انسان بر اساس انگیزه و هدف اوست و انگیزه و هدف هم تابع انتخابی است که فرد صورت می دهد و این انتخاب لزوماً تابع نیاز نیست، بلکه تابع خود اختیار است، نه بر عکس؛ یعنی بر اساس اصلی غیر قابل انکار و بدیهی، هر انسانی همیشه یک نیاز اصلی دارد که بقیه نیازها حول محور آن شکل می گیرند و این نیاز اصلی - که خود بر محور اختیار انتخاب می شود- «کمال طلبی» است؛ یعنی هر انسانی هر رفتاری انجام می دهد، در نهایت می خواهد به کمال (با هر مصداقی، ولو تخیلی) برسد. لذت کیه حرکات و سکناات انسان مستقیم و غیر مستقیم به اختیار بازگشت کرده و از آن تأثیر می پذیرد. از نظر کمی، مراتب شدت و ضعف نیاز در حیطه اختیار انسان قرار دارد و نمی توان او را مانند حیوانی دانست که وقتی رو به چیزی در مسیر رفع نیاز خود می نهد، هر کاری را جایز شمرده، از حرکت نایستد، تا زمانی که اشباع گردد. این انسان است که به تبع اختیار خود قادر است که میزان شدت و ضعف نیازهای خود را تعیین کند و به عبارتی دیگر، حاکم بر آن هاست و نه اسیر آنها.

از نظر کیفی نیز تا حدود زیادی چنین است، بدین معنا که انسان دارای نیازهایی است که چنانچه اراده کند، می تواند برای رفع آنها حرکت، یا در مقابل نیاز خویش ایستادگی نماید؛ حتی می تواند با اختیار خود بعضی از نیازها را در درونش به وجود آورده و یا در خود ریشه کن کند.

بر اساس نظام فکری اسلام، مجموعه اختیارات انسان، نشأت گرفته و متأثر از یک اختیار اولیه است که در واقع جهت گیری زندگی فردی و اجتماعی انسانها را شکل می دهد و این اختیار اولیه، انتخاب یکی از دو راه «هوا» «فجور» یا «تقوا» است<sup>۱</sup> بر اساس اندیشه قرآنی هر یک از این دو راه به انسان عرضه شده و او را در انتخاب آزاد گذاشته اند که یکی ثمره شکرو دیگری ثمره کفران الهی است<sup>۲</sup>. بر این اساس، اختیار انسان در یکی از دو بعد هوا و تقوا جهت یافته و در شکل گیری کیفیت رفتار انسان تأثیر می گذارد.

انسان بر اساس اختیار خود، در یکی از کانالهای هوا یا تقوا قرار می گیرد و قرار گرفتن در هر یک از این دو مسیر، بدان معناست که هیچ اثری از اختیار و هیچ فعل اختیاری در سراسر

۱. فالهمها فجورها و تقویها (شمس، ۸).

۲. انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً (انسان، ۳).



وجود انسان نمی توان یافت، الا این که متأثر از جهت انتخاب شده است که همچون خون در شریان های حیات او جاری است و تا مادامی که انسان در رهپویی در این کانال مصمم باشد، همه رشد و نکس او قابل تفسیر و تحلیل بر اساس جهت انتخاب شده خواهد بود. به همین دلیل است که در نظام فکری اسلام، بر انتخاب محور خدا یا غیر خدا بسیار تأکید شده است. نظام وجودی انسان، دارای سه ابزار اساسی است که هر کدام بر اساس جهت انتخاب شده، کارایی خاصی دارند. و عبارتند از: «قلب»، «عقل» و «حواس». طرح این سه ابزار برای انسان، بر مبنای تناسب خلقت انسان با نظام هستی است که مبتنی بر برداشت دانشمندان اسلامی به ترتیب متناسب با عالم روح، عالم مثال و عالم ماده می باشند.<sup>۱</sup>

قلب ابزاری است در انسان که او را قادر می سازد تا با عالم روح ارتباط برقرار کند. در واقع قلب به گونه ای است که به نحوی با روح انسان از یک طرف و عالم ارواح از طرف دیگر سنخیت دارد و می تواند برقراری ارتباط بین آنها را فراهم سازد.

ذهن (عقل) ابزاری است در انسان که او را قادر می سازد تا با عالم مثال ارتباط برقرار کند. در واقع ذهن یا عقل به گونه ای است که به نحوی با عالم مثال از یک طرف و عالم ذهن انسان از طرف دیگر سنخیت دارد و می تواند بین آنها ارتباط برقرار سازد و جسم (حواس) ابزاری است که به انسان امکان می دهد با عالم ماده ارتباط برقرار کند.

متناسب با هر یک از ابزار مذکور بعدی خاص در انسان شکل می گیرد که نظام وجودی انسان، در واقع ثمره ارتباط و هماهنگی این سه بعد وجودی و بر محور اختیار می باشد (نیک صفت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۶):

- بعد روحی: که ثمره ارتباط قلب با عالم هستی است؛

- بعد فکری: که ثمره ارتباط ذهن با عالم هستی است؛

- بعد جسمی: که ثمره ارتباط جسم (حواس) با عالم هستی است.

۱. امام خمینی (ره) در یکی از سخنرانی های خویش مطلبی قریب به این مضمون فرموده اند که: عالم محسوس در آتش عالم مثال می سوزد و عالم مثال در آتش عالم معقول می سوزد و عالم معقول در دوری و بُعد از او (الله) و نیز شهید مطهری در کتاب عدل الهی، ص ۳۱۵ عنوان می دارند که تسلیم سه مرحله دارد؛ تسلیم تن، تسلیم عقل و تسلیم دل.

با توجه به ابعاد وجودی انسان، می‌توان نظام رفتاری انسان را شامل سه نظام فرعی «قلبی، عقلی و جسمی» یا «روحی، ذهنی و عینی» دانست.

نظام رفتارهای روحی یا قلبی، عبارت است از: مجموعه رفتارهایی که به تغییر در حالات، تمایلات و باورهای انسان منجر می‌شوند و بسته به ماهیت هر رفتار و نحوه ارتباط آن با سایر فعالیت‌ها، نوعی خاص از حساسیت‌ها، امیال و تعلقات را منعکس می‌سازند. در واقع وقتی انسان بر اساس اختیار خویش، جهت‌گیری کلی خود را با انتخاب محور هوا و یا تقوا مشخص می‌کند، اولین جایگاه بروز این آثار در تعلقات و باورهای فرد بوده، نهایتاً به شکل‌گیری نظام رفتارهای روحی او متناسب و هماهنگ با آن محور، منتهی می‌گردد.

نظام رفتارهای عقلی یا ذهنی عبارت است از: مجموعه فعالیت‌هایی که به تغییر در اطلاعات و ادراکات فرد منجر می‌شوند و در برگیرنده افکار، مفاهیم، علوم مختلف، امور نظری و امور ذهنی بوده، بر محوری خاص، سیستم فکری انسان را ارائه می‌سازند. این محور همان محور است که نظام رفتاری روحی مبتنی بر آن شکل گرفته و جهت‌گیری قلبی او در همان جهت صورت می‌پذیرد.

نظام رفتارهای جسمی یا عینی عبارت است از: مجموعه رفتارها و عملکردهایی که توان محسوس و مادی، عینی و فیزیکی فرد را متأثر می‌سازند و در واقع می‌توان آن‌ها را محل ظهور عکس‌العمل جسم انسان نسبت به سایر پدیده‌ها دانست که مبین اعمال و حرکات ظاهری و فیزیکی اوست. عملکردهای انسان هم به نوبه خود متناسب و هماهنگ با افکار و باورهای او تحقق می‌یابد.

بر این اساس، تغییر در انسان به معنای تغییر در امور روحی، امور ذهنی و امور جسمی اوست که به تبع تغییر در رفتارهای سه‌گانه وی پدید می‌آید. به بیان دیگر، رشد انسان تابع رشد هماهنگ و متناسب امور روحی، امور ذهنی و امور جسمی بوده، افزایش یا کاهش توان او به افزایش یا کاهش توان روحی، ذهنی و جسمی او بازگشت می‌نماید و این تغییرات همه تابع جهت خاصی که اختیار نموده است خواهند بود.



## منابع و مأخذ:

۱. اثری شیرازی، محی الدین (۱۳۶۴)، "مقدمه ای بر علوم انسانی اسلامی"، شیراز، بخش جامعه شناسی دانشگاه شیراز.
۲. جعفری، محمدتقی (۱۳۶۲)، "جبر و اختیار"، تهران، انتشارات اسلامی.
۳. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۵)، "آفرینش و انسان".
۴. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۶)، "مبحثی بنیادین در انگیزش" تهران، مجموعه مقالات چهارمین سمینار بین المللی مدیریت اسلامی.
۵. جلالی، مهدی (۱۳۶۲)، "مقدمه روانشناسی"، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات سیمرغ.
۶. خمینی<sup>(ره)</sup>، روح ا... (۱۳۷۰)، "چهل حدیث"، قم، دفتر نشر آثار امام<sup>(ره)</sup>.
۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۶۳)، "درآمدی بر جامعه شناسی اسلامی"، قم، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
۸. سیاسی، علی اکبر (۱۳۶۰)، "نظریه های شخصیت یا مکاتب روانشناسی"، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. شریعتمداری، علی (۱۳۷۰)، "فلسفه"، چاپ چهارم.
۱۰. شیخ صدوق «التوحید»، باب ۹
۱۱. فرهنگستان علوم اسلامی (۱۳۶۵)، "فلسفه اصول روش تنظیم"، جلد اول، قم، فرهنگستان علوم اسلامی.
۱۲. قرآن مجید
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۴۸)، "اصول کافی"، جلد اول، تهران، دارالکتاب الاسلامیه.
۱۴. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی<sup>(ره)</sup> (۱۳۷۷)، "سلسله دروس اندیشه بنیادین اسلامی" (شماره ۲)، انسان شناسی.

۱۵. مرتضوی، جمشید (۱۳۶۰)، "روشهای جامعه‌شناسی"، تبریز دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۶. مرتضوی، جمشید (۱۳۶۲)، "تاریخ جامعه‌شناسی"، تبریز، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۱۷. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۸)، "معارف و قرآن".
۱۸. مصباح، محمد تقی (۱۳۶۳)، "دروس فلسفه"، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، "شرح منظومه"، تهران، انتشارات حکمت.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، "انسان و سرنوشت"، قم، انتشارات صدرا.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، "شرح و تفسیر اصول فلسفه و روش رئالیسم"، قم، انتشارات صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰)، "عدل الهی"، تهران، انتشارات حکمت.
۲۳. نیک صفت، ابراهیم (۱۳۸۵)، "روش، مبانی و نظریه انسان کامل در اسلام و انسان گرایی"، قم، مجله پژوهش حوزه، سال هفتم.
24. Richard M. Steers and Lymon W. Porter (1983) "Motivation and Work Behavior", Mc. Grow Hill, New York .
25. Richard M. Steers and Lymon W. Porter (1983) "Motivation and Work Behavior", Mc. Grow Hill, New York.
26. Tim R.V. Davis and Fred Luthans, (1980) "A Social Learning Approach To Organizational Behavior " Academy Of Management Review.
27. Banduara, A. (1977) "Social Lerning Theory " Englewood Cliffs, N.J. Prentico ,Hall.
28. Davis , T.R.V., and Luthans, F. (1979) "Leadership Re- Examind ,A Behavioral Approach" Academy Of Management Review.
29. B.F. Skinner, (1953) "science and human behavior", New York Macmilan.
30. Maslow A., (1987) "Motivation and Personality ",Third Ed. NY: Addision -Wesley.
31. Vroom, V.H., (1965) "Motivation In Management" New York NY: American Foundation for Management Research.